

## به نام خدا

نام نمایش نامه : نیمکت سیاه .

نویسنده و کارگردان : مرتضی احمدی .

پسر در جلوی صحنه ایستاده و خنجری به دست دارد. دختر ریز پای او روی زانوهایش است و لباسی سفید و خونی در تن اوست و دو چاقو در دو ست خود دارد که یکی را در زمین فرو کرده و دیگری روی قلبش است. پسر مشغول فریاد کشیدن است .

( صحنه پارکی است که یک دختر و یک پسر روی نیمکتی نشسته اند و دو بوم نقاشی ، دو قلمو ، دو رنگ

سیاه و دو رنگ قرمز به صورت دست در دو گوشه ی صحنه قرار دارد . )

پسر : متاسفم که به هیچ کدوم از وعده هایی که بهت دادم عمل نکردم .

دختر : یعنی الان پدر و مادرم چه حس و حالی دارن ؟

پسر : همش تقصیر من بود .

دختر : دلم واسشون تنگ شده .

-: بیا بریم یه جا دیگه ، تا صبح اینجا باشیم بهمون گیر میدن .

دختر : حتما تا الام بابام سخته کرده .

-: (نگاهی به دختر می اندازد .)

دختر: فرار راه خوبی نبود. نباید این کارو می کردیم.

-: داری رفیق نیمه راه می شی. ( در حالی که از جای خود بلند می شود و چند قدم راه می رود )

دختر: میای برگردیم؟

-: ( با سرعت به سمت نیمکت می آید و می نشیند ) : پس اون همه دوستت دارم چی شد؟

دختر: من خسته شدم. می خوام برگردم.

-: تو رو خدا تو دیگه تنهام نذار. ( از جای خود بلند می شود )

-: من به خاطره تو حاضرم هر بدبختی رو به جون بخرم ، ولی تو !!!

دختر: خراب کردیم. هر دو تا مون.

-: حتما تقصیر منه؟

دختر: نه ، تقصیر منه که باید امشبو جلوی در دستشویی پارک بخواهم.

-: نه ، تقصیر منه که خام دوستت دارم های تو شدم.

دختر: نه ، تقصیر منه که یه رخت خواب راحت رو با این پارک لعنتی و کلی ترس و دلهره عوض کردم.

-: نه تقصیر منه که خواستم نجاتت بدم. خواستم آزاد باشی.

دختر: نه ، تقصیر منه که به جای اینکه سالم زندگی کنم ، سالم ازدواج کنم ، سالم ادامه بدم حالا باید کلی

اسم روم باشه.

-: ( اول نگاهی به دختر می اندازد و بعد می آید جلوی سن می نشیند ) : نه تقصیر منه که دوست داشتم .

دختر : بیا برگردیم . حالا هم دیر نشده . من می تونم با چهار تا دروغ سر و تهش رو هم بیارم .

-: من بر نمی گردم .

دختر : حتی اگه من بخوام برگردم ؟

-: از اولش هم کارمون اشتباه بود .

دختر : تازه فهمیدی ؟

-: ( از جای خود بلند می شود و قدم می زند . ) : از این دنیا بیزارم ، از آدماش ، از همه چیزش .

دختر : تو همه ی پل های برگشت رو خراب کردی .

-: ( با عصبانیت رو به دختر می کند ) : بس کن .

( مکث )

-: ( نیمرخ به دختر نگاهی می اندازد ) : هنوزم دوستم داری ؟

( مکث )

دختر : دلم برای خونه تنگ شده .

( مکث )

-: اون قدر که من مقصر بودم تو هم مقصر بودی .

دختر: بیا برگردیم .

-: ( به سمت صندلی می آید و می نشیند ) : چه قدر بده که دیگه دوستم نداری

( دختر به صندلی تکیه داده و چشمانش را می بندد ، پسر بلند می شود و جلوی سن می آید . دختر تقریباً روی

سن دراز می کشد . نور آبی روی دختر و نور زرد روی پسر در حال تابش است . باغبان پارک که در حال

جارو کردن است می آید و شعری را می خواند . «با موسیقی» .

( شعر باغبان تمام شده و از صحنه خارج می شود . نور می آید . نور آبی و زرد می رود . )

( دختر از جایش بلند شده و می نشیند . پسر برگشته و به او نگاه می کند . )

-: چرا نخوایدی ؟

دختر: خوابم نمی بره .

-: چرا ؟

دختر: تخت خوابم سر و صدا می کنه .

-: ( به سمت نیمکت می آید و می نشیند ) . می دونم که مقصر من بودم . ولی هیچ چی به من اونقدر درد نمی

کنه که ازت بیرسم هنوزم دوستم داری و جواب ندی !

دختر: تو می دونی اون موقع که من داشتم خودمو برای تو می کشتم تو عین خیالت هم نبود ؟ حالا اومدی از

دوست داشتن حرف می زنی ؟

( نور صحنه می رود . دختر و پسر هر کدام در گوشه ای از صحنه نشسته اند و قلمو را در دستشان گرفته اند و آماده نقاشی کردن شده اند . )

( نور موضعی به سمت دختر می بارد . دختر با رنگ قرمز یک گلبرگ گلی را می کشد ) : مگه گناه منه که انقدر دوست دارم ؟ مگه دسته منه ؟

( نور موضعی به سمت پسر می بارد . پسر در حال کشیدن یک خط سیاه است . ) : می گی چی کنم ؟ آخه عشقم مگه زوری میشه ؟

( نور موضعی به سمت دختر می بارد . دختر با رنگ قرمز دومین گلبرگ گل را می کشد ) : مامان می دونم که تو به خاطر گریه های من دق کردی و مُردی . اما دوستش دارن . دست خودم نیست .

( نور موضعی به سمت پسر می بارد . پسر در حال کشیدن دومین خط سیاه است . ) : حتما می خوامی مرگ مادرتو بندازی گردن من ؟ آخه به من چه ؟ مگه مرگ آدما دسته منه ؟

( نور موضعی به سمت دختر می بارد . دختر با رنگ قرمز سومین گلبرگ گل را می کشد ) : بابا جونم توام از دستم دلخوری نه ؟ می دونم . کاش می شد دیگه دوستش نداشته باشم .

( نور موضعی به سمت پسر می بارد . پسر در حال کشیدن سومین خط سیاه است . ) : آره دیگه ، شانس ماست . دیگه هر چی بدبختی تو دنیا داره می خواد بیافته گردن ما .

( نور موضعی به سمت دختر می بارد . دختر با رنگ قرمز چهارمین گلبرگ گل را می کشد و آهی می کشد ) : از زندگی بیزارم .

( نور موضعی به سمت پسر می بارد . پسر در حال کشیدن چهارمین خط سیاه است . ) : بی خیال بابا . قرار نیست هرکی اومد به من گفت بمیر بمیرم براش . یه روز یادش میره .

( نور صحنه می آید . بوم ها به همان حالت روی زمین اند . دختر و پسر در حال پرداختن به ادامه بحث خود اند )  
:- اما الان من دوستت دارم . اونقدر که به خاطرت حاضرم هر کاری بکنم .

دختر : ( به خود مچاله شده ) به دور و برت نگاه کن . صدای سگ ها رو می شنوی ؟ معلوم نیست تا یه ثانیه دیگه چه بلایی قراره سرمون بیاد . معلوم نیست که الان کی قراره از تو این پارک رد بشه . اونوقت تو از دوست داشتن حرف می زنی ؟

-: ولی ...

دختر : ( از جای خود بلند می شود ) : ولی بی ولی

دختر : ( چند قدم روی سن می زند و می آید نزدیک تر می ایستد ) . من می ترسم . من نمی خوام اینجا باشم .  
:- ( از جای خود بلند می شود و پشت سر دختر قرار می گیرد ) : صبر داشته باش .

دختر : ( می آید و روی صندلی می نشیند ) : نکنه منتظر معجزه ای

-: نه ، منتظر معجزه نیستم . حالم گرفتست . دلم می خواد گریه کنم . دلم می خواد بمیرم . کاش مردن به این راحتی بود .

دختر : کاش مردن به این راحتی بود .

-: کاش مردن به این راحتی بود . ( نفس عمیقی می کشد ) .

دختر: تو بین زنده بودن بدون منو مردن با من کدوم رو انتخاب می کنی؟

-: سوالای احمقانه نپرس

دختر: احمقانه؟ پس زنده بودن بدون منو انتخاب می کنی؟

-: (می آید و روی صندلی می نشیند). تو واقعا می خواستی خودتو بکشی؟

دختر: چی فکر کردی؟ دل من مثل تو سنگ نیست. من واقعا عاشقت بودم.

-: بودی؟

دختر: گفתי حاضری به خاطر من هر کاری بکنی؟

-: (به دختر نگاه می کند): تو چت شده؟

دختر: می خوام بدونم.

-: چی تو سرته؟

دختر: تو جرات عملی کردن چیزی که تو سره منه رو نداری.

-: من از هیچ چی نمی ترسم.

(نور صحنه می رود. دختر و پسر هر کدام در گوشه ای از صحنه نشسته اند و قلمو را در دستشان گرفته اند و

آماده نقاشی کردن شده اند.)

( نور موضعی به سمت پسر می تابد . پسر قلمو را دست گرفته و با رنگ قرمز گلبرگ گلی را نقاشی می کند . )  
: فکر نمی کردم یه روز ورق اینطوری برگرده .

( نور موضعی به سمت دختر می تابد . با قلمو در حال کشیدن یک خط سیاه است . )

( نور موضعی به سمت پسر می تابد . پسر قلمو را دست گرفته و با رنگ قرمز دومین گلبرگ گل را نقاشی می کند . ) : وقتی اون روز بهم گفتی دلت برای مادرت تنگ شده داشتم می مردم . نمی دونم چرا ؟ ولی داقون شدم .

( نور موضعی به سمت دختر می تابد . با قلمو در حال کشیدن دومین خط سیاه است . )

( نور موضعی به سمت پسر می تابد . پسر قلمو را دست گرفته و با رنگ قرمز سومین گلبرگ گل را نقاشی می کند . ) : کاش می شد از دلت با خبر باشم تا بدونم منو بخشیدی یا نه ...

( نور موضعی به سمت دختر می تابد . با قلمو در حال کشیدن سومین خط سیاه است . )

( نور موضعی به سمت پسر می تابد . پسر قلمو را دست گرفته و با رنگ قرمز چهارمین گلبرگ گل را نقاشی می کند . ) : اما باور کن الان حاضرم حتی برات بمیرم .

( نور موضعی به سمت دختر می تابد . با قلمو در حال کشیدن چهارمین خط سیاه است . )

دختر : می خوام مردن رو برای هردومون راحت کنم .

-: چی میگی ؟

دختر : دو تا قرصه سیانور دارم . پایه ای ؟



-: ( از جای خود بلند می شود و جلوی سن می آید . ) تو دیوونه شدی .

دختر : از اولم می دونستم جراتشو نداری . ( از صندلی بلند می شود و میرود سمت خروجی ) : من رفتم .

-: صبر کن ( به سمت دختر می آید ) مردن با تورو انتخاب می کنم .

دختر : ( دو تا قرصه سیانور از کیفش بیرون می آورد ) بیا . دیدی مردن راحتته ؟

دختر : ( یک قرص را به پسر میدهد . ) : حاضری ؟

پسر : آره

( هر دو قرص را می خورند . ) ( ابتدا دختر می آید و روی صندلی می نشیند پسر به او چشم دوخته . کمی بعد

پسر هم می آید و روی نیمکت می نشیند . رو به سمت دختر می کند )

( نور صحنه می رود . )

( نور می آید . ) ( دختر بالای سر جسد پسر ایستاده )

( پس از مدتی مکث دختر بوم نقاشی خودش را روی جسد پسر می گذارد و بوم نقاشی پسر را برمیدارد و در

حالی که آن را در دست گرفته چند ثانیه بالای جسد پسر می ایستد . و سپس از صحنه خارج می شود )

پایان

( نور صحنه می رود . )

مرتضی احمدی { ۰۹۳۶۰۵۵۷۷۱۹ }